

مسئله شوری

واقعیت انکارناپذیر

ناصر وثوقی



A-PDF

Watermark

چانه کتاب



A-PDF

سرشناسه: وثوقی، ناصر، ۱۳۴۱-۱۳۴۱

عنوان: نام و نام خانوادگی

مسئله شوروی: واقعیت انکارناپذیر ناصر وثوقی

مشخصات نشر:

تهران: مؤسسه فرهنگی - هنری جهان کتاب، ۳۹۳

مشخصات ظاهری: ۱۷۰ ص: مصور، جدول.

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۶۷۳۲-۴۰-۴

وضعیت فهرست‌نویسی: فیا

یادداشت: چاپ قبلی: بی‌نا، ۱۳۳۲ (۱۳۴ ص).

عنوان دیگر: واقعیت انکارناپذیر

موضوع: روسیه شوروی -- تاریخ -- ۱۹۱۸-۱۹۲۰ م.

موضوع: روسیه شوروی -- اوضاع اجتماعی

موضوع: روسیه شوروی -- اوضاع اقتصادی

رده‌بندی کنگره: ۱۴۹۳ م۵/۳ DK ۲۶۵

رده‌بندی دیویی: ۹۴۷/۰۸۴۱

شماره کتابشناسی ملی: ۳۶۴۰۴۷۷



انتشارات مؤسسه فرهنگی - هنری

جانه کتاب

A-PDF

مسئله شورای

واقعیت انکار پذیر

ناصر و نوری

Watermark

چاپ اول [جهان کتاب]: ۱۳۹۴

شمارگان: ۳۵۰ نسخه

همه حقوق محفوظ است.

تهران. صندوق پستی ۷۷۶۵-۱۵۸۷۵

تلفن: ۷۷۶۴۲۵۱۹-۲۰

email: info@jahanekeketab.ir

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۶۷۳۲-۴۰-۴

۱۲۰۰۰ تومان

یادداشتی بر چاپ تازه

در ۲۸ اردیبهشت ۱۳۳۲ در روزنامه نیروی سوم، ارگان حزب زحمتکشان ملت ایران (نیروی سوم) در یک آگهی کوچک به اطلاع رسید که فردا سه شنبه، کتاب مسئله شوروی: واقعیت انکارناپذیر به قلم ناصر وثوقی منتشر خواهد شد. دکتر ناصر وثوقی یکی از سران نیروی سوم بود و کتاب مورد بحث نیز به موضوعی اختصاص داشت که می توان گفت که بحث و جدل بر سر مضامین اصلی آن، یکی از علل اختلاف نظری بود که در دی ۱۳۲۶ باعث انشعاب در حزب توده شد. تعداد درخور توجهی از آن گروه منشعب، بعدها نیروی سوم را بنیان نهادند. مسئله شوروی: واقعیت انکارناپذیر با هدف پاسخ دادن به پرسش هایی پیرامون ماهیت نظام حاکم پر شوروی و توانایی یا عدم توانایی آن در حل و فصل مسائل اجتماعی و سیاسی جوامع بشری، بررسی و تحمیلی بود در دو قسمت. بخش اول که دکتر وثوقی آن را «مقدمه ای اساسی تر از متن» نام نهاده است با اشاره ای به تجارب سیاسی نویسنده در سال های نخست دهه ۱۳۲۰ در چارچوب فعالیت های حزبی و سندیکایی حزب توده آغاز می شود و ناتوانی اولیه ای حزب در پاسخ به پرسش هایی که در آن مقطع و بویژه پس از طرح خواسته امتیاز نفت شمال در ذهن گروهی از فعالین حزبی شکل گرفت. در ادامه از وضعیت جوامع اروپایی در قرون گذشته و رشته تحولاتی سخن به میان می آید که اصولاً زمینه طرح و بحث آرای سوسیالیستی را فراهم کردند و ماحصل کار که متأسفانه به بلشویسم و تالی فاسدش فاشیسم منجر شد.

در کنار پاره‌ای از صاحب‌نظران معروف این حوزه، مانند آرتور کوستلر و هارولد لسکی که در این مقدمه به آرای آن‌ها استناد شده است، بخش مهمی نیز به آرای مانابندرا نات روی^۱ (۱۹۵۴ - ۱۸۸۷)، سوسیالیست و نظریه‌پرداز معروف هندی اختصاص یافته است. روی از بنیان‌گذاران کمیترن و یکی از جدی‌ترین منتقدان بلشویسم در مراحل بعد بود و آنچه به تفصیل در این نوشته از او نقل شده، ظاهراً بخش‌هایی از مقدمه وی بر کتاب انقلاب روسیه است که در سال ۱۹۲۸ در کلکته منتشر شد.

در بخش دوم و اصلی مسئله شوروی، در کنار چند مبحث حقوقی چون قوانین خانواده یا جرم و مجازات در جامعه شوروی - که می‌شود آن را با توجه به دانش دکتر وثوقی در مقام یک حقوقدان مرتبط با تخصص اصلی وی نیز دانست - از پاره‌ای از دیگر ویژگی‌های جامعه شوروی در حوزه‌های اقتصادی و سیاسی و دیپلماتیک نیز صحبت می‌شود.

مسئله شوروی: واقعیت انکارناپذیر دکتر وثوقی بررسی و تحقیقی بود همانند بسیاری از بررسی‌هایی که نیروی سوم در دیگر نشریات خود نیز بدان پرداخته بود؛ از بخش‌های داخلی روزنامه نیروی سوم گرفته تا شماره‌های مختلف نشریه تئوریک علم و زندگی. ولی با این حال انتشار آن برخلاف انتظار، مخالفت و انتقادی را برانگیخت که در نهایت به کناره‌گیری دکتر وثوقی از نیروی سوم منجر شد. همان‌گونه که اشار شده، مباحث مطرح شده در کتاب مسئله شوروی با رشته مباحثی که در دیگر نشریات نیروی سوم در این زمینه منتشر می‌شد مابینت چندانی نداشت ولی انتشار آن با واکنش غیرمتعارف و گاهی روبرو گردید که اهمیت سیاسی آن فقط در مراحل بعد روشن شد؛ یعنی هنگامی که با پیش آمد کودتای ۲۸ مرداد و شکست نهضت ملی شدن صنعت نفت، اختلاف نظرهایی که پیشتر به صورتی ضمنی و تلویحی در صفوف نیروی سوم پدیدار شده بود، جنبه‌ای آشکار یافت و باعث جدایی تنی چند از فعالان حزبی شد؛ گروهی که نیروی سومی‌ها «باند خنجی - حجازی» نامیدند، اما خودشان تحت اسامی

دیگر - از جمله به نام حزب سوسیالیست (۱۳۴۰ - ۱۳۳۳) - در چارچوب جبهه ملی به فعالیت‌هایشان ادامه دادند. اما پیش از آن که به این موضوع بپردازیم، جا دارد به همان مراحل اولیه بروز اختلاف نظر برگردیم. چهار پنج روز بعد از خبر پیش گفته در آگهی انتشار کتاب، در ۲ خرداد ۱۳۳۲ در نیروی سوم مطلب کوتاه دیگری منتشر شد تحت عنوان «توضیح درباره کتاب آقای ناصر وثوقی». در این توضیح آمده بود:

«کتابی که اخیراً از طرف آقای ناصر وثوقی زیر عنوان "مسئله شوروی" منتشر شده، به مناسبت وجود چند اعلان مربوط به نشریات حزبی در پشت جلد، باعث سوء تفاهماتی شده [است]. مطالب این کتاب ارزش انتقاد جدی ندارد ولی کلیات آن از لحاظ حزبی صحیح نمی‌باشد. مثلاً انقلاب اکبر یک انقلاب بورژوا دموکراتیک نمی‌باشد، بلکه یک انقلاب سوسیالیستی زودرسی بود که در نتیجه رهبری دانسته و فهمیده لنین و حزب سوسیال دموکرات روسیه به وجود آمد. همچنین اعترافات [انحرافات؟] رهبران شوروی آن طوری که کتاب نامبرده می‌خواهد تلقی کند جبری نبوده و قابل اجتناب بوده است. عناصر خرده بورژوازی دهقانی که کتاب نامبرده مدعی است که بانی انقلاب است به وسیله بانیان انقلاب در حقیقت ریشه کن شد و از بین رفت و اگر در فکر منتخب شوروی که دولت و بوروکراسی شوروی را تشکیل می‌دهند یک عنصر ایدئولوژیک بورژوازی وجود دارد، این از بقایا و رسوم‌های بورژوازی بزرگ و صنعتی است نه از پستی [پستی؟] بورژوازی دهقانی. در هر حال مطالب مذکور در آن کتاب نظریه حزبی نبوده و از لحاظ تنوریک ارزشی ندارد و چون با قانون اخیر دادگستری عضویت ایشان در حزب متفی است، لزومی برای توضیح و یا انتقاد بیشتر باقی نمی‌ماند.»^۱

یکی از ویژگی‌های این یادداشت نوعی وجه فرقه‌ای و عقیدتی بود که بیشتر به

مباحث و موضع‌گیری‌های گروه‌های راست‌گیش کمونیست شباهت داشت تا نیروی سومی که اصولاً در مخالفت با یک چنین ویژگی‌هایی از حزب کمونیستی توده انشعاب کرده بود.

سال‌ها بعد، جلال آل‌احمد در نامه‌ای به اصغر شیرازی در اشاره به چگونگی طرح و بحث این موضوع، دقیقاً به همین جنبه اشاره کرد:

«در اوایل بهار ۳۲... یک روز خنجی آمد توی کمیته مرکزی و در غیاب وثوقی شروع کرد به پرت و پلا گفتن و بریابازی در آوردن. یعنی یادداشت‌های روزانه خودش را به عنوان مدارک جرم حتمی او، ورق به ورق خواند. کلاً من باور کن نتوانش کشید و یک مرتبه متوجه شدم که دیگران ساکتند. سکوتی به علامت رضا که ای داد بیداد، نکنند پخت و پزی شده است که تو او آن بی‌خبری؟ (مثل این که خود ملکی نبود) اما نه قندهاریان، نه موجدی، هیچ کدام لب از لب بر نداشتند و خنجی دور برداشته بود و خیال می‌کرد توی کمیته مرکزی کمیشن نشسته است یا گزارش به انترناسیونال سوسیالیست می‌دهد... البته من هم این را می‌دانستم که وثوقی به تازگی با توی کفش ثوری سازها کرده بود و یک کتاب چاپ زده بود که در آن از راه دیگری، متفاوت با مال ملکی، در مارکسیسم تجدید نظر شده بود. اما فکر نمی‌کردم قزعلات خنجی به چنان سکوتی منجر شود. این بود که فریاد در آمد و تهدیدشان کردم که این حق‌بازی‌های توده‌ای، کمونیستی، بریایی را که این جا هم شروع کنید، من یکی نیستم و این هم متن استعفایم که فردا توی اجتماعات خواهید خواند. البته هیچ کس از تهدید من نترسید... اما همین قدر سیاست مآبی داشتند که اخراج وثوقی را در ارگان حزب اعلام نکردند تا من استعفا را جایی چاپ نکنم و یواشکی سرم را بکنم توی لاک خودم و به همین بسنده شد که کتاب او را چیزی در حدود تحریم کردند. وثوقی خانه‌نشین شد و من رفتم دنبال بنایی.»^۱

۱. نامه‌های جلال آل‌احمد، به کوشش علی دهباشی، (تهران: انتشارات پسیک، ۱۳۶۴)، صص

روایت آل احمد با آنچه گذشت، از جمله «توضیح» منتشر شده در روزنامه نیروی سوم، کم و بیش همخوانی دارد؛^۱ برخوردی در نوع تحریم و نوعی «برپابازی».

در مورد آن بخش «توضیح درباره کتاب آقای ناصر وثوقی» که در آن آمده بود «با قانون اخیر دادگستری عضویت ایشان در حزب منتفی است لزومی برای توضیح یا انتقاد بیشتر باقی نمی ماند» و این باعث شد که دیگر به استیضاح و احیاناً اخراج دکتر وثوقی از حزب نیز احتیاجی نشود، توضیح آن که همان گونه که اشاره شد، دکتر وثوقی از قضات دادگستری بود و در همان ایام، دولت مصدق عضویت قضات را در احزاب سیاسی ممنوع اعلام کرد؛ تصمیمی که از قضا با انتقاد نیروی سوم روبه رو شد و خلیل ملکی در سخنانی که در کلوب حزب ایراد کرد، این قانون را به معنای بستن هر دادگستری بر روی احزاب ملی و واگذاری آن وزارتخانه به توده‌ای‌ها توصیف کرد.^۲

اختلاف نظرهایی که در دوره قبل به صورتی ضمنی و تلویحی در سطح رهبری نیروی سوم پیش آمده بود، اندک زمانی بعد از کودتای ۲۸ مرداد و در خلال تلاش‌های نیروی سوم برای اتخاذ یک خط‌هشی جدید، صورتی آشکار و علنی یافت که در نهایت به اخراج دکتر خنجی و مسعود حجازی و یازده نفر از هواداران‌شان منجر شد. در بخشی از گزارش هیئت اجرائیه حزب زحمتکشان ملت ایران (نیروی سوم) که با عنوان «وقایع و احوالات مربوط به توطئه دشمنان نهضت با توضیحاتی از طرف تشکیلات» در ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ منتشر شد، در کنار توضیحاتی پیرامون نحوه شکل‌گیری اختلاف نظرهای مورد بحث، از نامه‌ای

۱. دکتر کمال قائمی، یکی از فعالان نیروی سوم، در یادداشتی مفصل در این زمینه که امید است به صورتی علی‌حده منتشر شود، خاطرنشان کرده‌اند که ماجرای فوق‌الذکر در جلسه سازمان جوانان گذشت و نه کمیته مرکزی و اصولاً چنین اعتراضاتی می‌بایست اول به کمیته بازرسی احواله شده، آنگاه در هیئت اجرائیه مطرح شود تا موضوع تصمیم‌گیری قرار گیرد. علاوه بر این یادآوری کرده‌اند که در آن جلسه اظهارات خنجی چندان هم به سکوت برگزار نشد و وی با اعتراضات دیگری هم روبه رو شد. (متن دست‌نویسی تحت عنوان «دیدگی که چه شد؟»، ص ۵۹)

۲. نیروی سوم، (ش ۱۷۹، ۶ خرداد ۱۳۳۲).

نقل قول شده است که دکتر وثوقی پس از کناره‌گیری به خلیل ملکی نوشت. در این گزارش، از دکتر وثوقی به نام «یکی از اعضای هیئت اجرایی» یاد شده است که «از نویسندگان برجسته حزب بود و هفته [ای] سه مقاله در روزنامه ارگان به قلم او نوشته می‌شد، به مناسباتی که هیئت اجرایی آن را ضعف تشخیص داد [قاعدتاً انتشار مسئله شوروی] از هیئت اجراییه کناره‌گیری کرد».^۱ در ادامه پس از اشاره به نقش دکتر خنجی در ایجاد «سوء تفاهم بزرگی» که به «کناره‌گیری» او منجر شد، بخش‌هایی از آن نامه نقل شده است که اگرچه به موضوع کتاب مسئله شوروی نمی‌پردازد ولی از زمینه‌های کلی تحرکات خنجی و حجازی در دوره منتهی به ۲۸ مرداد تصویر درخور توجهی به دست می‌دهد.^۲

علاوه بر توضیح فوق‌الذکر در «گزارش هیئت اجراییه»، که می‌توانست به نوعی اعتراف به اشتباه تعبیر شود، از نامه‌ای می‌توان یاد کرد که خلیل ملکی در یک دور بعدی از فعالیت‌های نیروی سوم، در پاییز ۱۳۳۹ برای ناصر وثوقی نوشت. در این نامه خلیل ملکی ضمن اشاره به فضای فوق‌العاده ملتهب بهار ۱۳۳۲ و به ویژه تحرکات «دستگاه تبلیغاتی و تهمت‌زنی و فحاشی عظیمی که خنجی‌ها از عوامل کوچک آن به شمار می‌آمدند [و] نوعی جنگ اعصاب در آن روزها راه انداخته [بودند] که من به کلی گیج و حیران بودم»، به سوء تفاهم حاصل از انتشار و تحریم مسئله شوروی می‌پردازد. وی می‌نویسد: «در این که شما گویا تصور کردید که من یا رقابتی که شوروی می‌داد رقابت دارم و کتاب شما... را به این مناسبت منتشر نکردیم که من تنها نیروی دان در حزب باشم اشتباه بزرگی است. در آن روزها به اندازه‌ای فکر مشغول و خردم گرفتار بودم که کتاب شما را نخوانده‌ام... اما باز هم خنجی سطوری از این کتاب را برای من خوانده و آن را با افسانه‌هایی که ساخته بود ترکیب کرد».^۳

۱. از گزارش هیئت اجراییه حزب زحمتکشان ملت ایران، قسمت مربوط به توطئه دشمنان نهضت با توضیحاتی از طرف تشکیلات، (۲۵ مرداد ۱۳۳۳)، ص ۲.

۲. همان، صص ۲ و ۳.

۳. به نقل از قائمی، پیشین، صص ۳۲ و ۳۸.

(تاریخ وصول این نامه براساس یادداشت دکتر وثوقی پشت پاکت آن، ۱۳۹/۷/۹ است).

ملکی در ادامه می‌افزاید: «درباره تعبیر و تفسیر انقلاب اکبر با هم اختلاف نظری داشتیم و اختلاف درباره تأیید شما درباره مقاله‌ای بود که در یک نشریه هر دو خواننده بودیم [احتمالاً مقاله روی]. درباره این کتاب و اختلاف سلیقه بین من و شما نیز مانعی وجود نداشت که این اختلاف سلیقه وجود داشته باشد و همکاری اجتماعی نیز».^۱

به رغم روشن شدن زمینه‌های اصلی اختلاف نظری که در حول و حوش کتاب مسئله شوروی: واقعیت انکارناپذیر پیش آمد، از همان مراحل نخست کار، تلاش‌های بعدی برای بهره‌برداری مجدد نیروی سوم از دانش و توان دکتر ناصر وثوقی به جایی نرسید. اگرچه وی با انتشارگاه مرتب و گاه نامرتب نشریه اندیشه و هنر راهی را که در پیش گرفته و طرح و بحث مضامینی را که لازم می‌دانست - از جمله مباحث مربوط به مسئله شوروی - تا واپسین روزهای زندگانی خود پی گرفت، ولی نیروی سوم عضو کارساز و مهمی را از دست داد.

بازچاپ کتاب مسئله شوروی: واقعیت انکارناپذیر با توجه به اهمیت تاریخی این اثر صورت گرفته است. در این چاپ، ضمن حروفنگاری بی‌کم و کاست متن کتاب، شیوه خط یکدست شده، املائی لاتین تمامی خاص و برخی ارجاعات نویسنده به منابع، به پانوشت برده شده است. در چند مورد برای سهولت خواندن، کلماتی به متن افزوده شده که همگی در غایت روشن‌تر و گرفته‌اند. انتشار این کتاب و امکان همکاری‌های دکتر ناصر وثوقی، فرزند زنده، یاد دکتر ناصر وثوقی، است.

کاوه بیات

فهرست

۵	یادداشتی بر چاپ تازه
۱۷	مقدمه اساسی تر از متن
۲۶	فاشیسم و بلشویسم دو محصول سرمای‌داری
۳۸	کاراكثر اجتماعى انقلاب
۴۲	مبانی اجتماعى دولت شوروى
۵۱	۱. جنایت و مجازات
۶۳	۲. تولید کالایى (سرمایه‌داری) و تولید سوسالیتى
۶۹	۳. تضاد میان شهر و ده و از بین بردن آن
۸۱	۴. تضاد میان کارى فکرى و یدى و از بین بردن آن
۹۳	۵. خانواده
۱۰۵	تحول قوانین ازدواج
۱۰۶	اطفال و وظایف والدین، سقط جنین، مسئولیت جزایى اطفال
۱۰۷	تحول قوانین طلاق
۱۰۹	تحول قوانین ارث
۱۱۳	۶. دولت
۱۲۱	۷. دموکراسى
۱۲۷	۸. وظایف پرولتاریای جهان در طریق انقلاب

۹. همکاری بین‌المللی و سازمان جهانی ۱۳۵
۱۰. دیپلماسی شوروی ۱۳۹
۱۱. صلح سوسیالیستی ۱۴۳
۱۲. امپراطوری بزرگ شوروی «ستاد زحمتکشان جهان» ۱۴۷
- «۱ + ۱۲». هفتصد سال قبل ۱۵۷



A-PDF

Watermark

مقدمهٔ اساسی تر از متن

انحراف من سال‌ها قبل از این آغاز شده بود! از سال بیست و چهار و شاید هم قبل از آن به دُرُ ابرتداد در افکار و دماغ‌های عده‌ای از جمله من باور می‌شد.

در بیست و سه [۱۳۳۳] تشکیلات حزبی و سندیکایی توده هنوز مراحل رشد خود را طی می‌کرد که «رفیق کافتارادزه» به ایوان آمد. روشنفکران حزب توده هر ماه جلسه‌ای عمومی تشکیل می‌دادند تا با هم تماس تشکیلاتی و حزبی بیشتری داشته باشند. در جلسه عمومی ماهانهٔ روشنفکران مسئله را طرح نمودم. تفصیل قضیه این است که برای آن جلسه تصادفاً برنامه‌ای تنظیم نکرده بودند و ناگزیر پیشنهاد داده شد رفقا مسائل روز را طرح کنند.

مدتی طول کشید تا من توانستم پیشنهادی بدهم. بزرگ‌ترین مسئلهٔ روز همان بود، اما به نظر می‌رسید از شدت غلبت و غایت کسی آن را جزو مسائل روز به حساب نمی‌آورد. طرح مسئلهٔ «چگونگی اعطای امتیاز به دولت سوسیالیستی شوروی» از طرف من با سکوتی سنگین بدرقه شد و بدون این‌که مخالفتی صریح با طرح این مسئله صورت بگیرد، رفقای روشنفکر متوجه شدند که طرح مسئله موقعیتی ندارد و باید موضوع دیگری را پیش کشید. فردای آن‌روز طرح‌کنندهٔ سؤال به عنوان فردی که از روی سهل‌انگاری (۱) «پرووکاسیونی» در حزب ایجاد کرده است مورد بی‌مهری و ملامت قرار گرفت. سکوت سنگین و فروروندهٔ جلسهٔ عمومی روشنفکران نشانهٔ طوفانی بود که در حزب برپا می‌شد. بعد رجال قوم‌گرد هم آمدند و برای مشکلی که پیش

آمده بود چاره‌جویی کردند. بقراطی‌ها و کیانوری‌ها دائماً این سؤال را تکرار می‌کردند که چرا به طور خصوصی مراجعه نشده و مسئله مطرح نگردیده است. سپس جلسه‌ای تشکیل دادند و گفتند چون دولت شوروی یک دولت سوسیالیستی است اعطای امتیاز اقتصادی به آن جنبه استعماری ندارد و یک عمل تجارتي خالص است!...

مدتی بعد از آن، حکومت خودمختار آذربایجان به عنوان وثیقه امتیاز نفت شمال، شرکت حزب توده در کابینه وقت، جریانات داخلی حزب و شورای متحده مرکزی، پیشرفت و تفوق روستاها که از مبدأ اصلی تأیید می‌شدند و شکست و ناکامی کسانی که برای اصول و سنن سوسیالیسم تلاش می‌کردند، اطاعت کورکورانه و دگماتیک که جانشین تفکر و تجزیه و تحلیل منطقی می‌شد و بالاخره همکاری بین‌المللی زحمتکشان که جای خود را به تحکیم و تسلط یک طرفه و بعداً استثمار بی‌رحمانه یک ملت بزرگ از ملل کوچک و فقر دیگر می‌سپرد و بسیاری گفتنی‌ها و نگفتنی‌های دیگر مرا نیز به سرنوشت منحرفین (!) دچار ساخت و با این‌که پیوسته از تعارف پرهیز کرده‌ام، هنگامی به خود آمدم که در کنار گمراهان دیگر برخلاف جریان شنا می‌کردم.

کمی دیرتر تحول اوضاع بین‌المللی یک باره سراب‌های فریبنده خیال را واژگون ساخت و پیدایش جریاناتی از نوع بوکس‌لوی و انشعاب در احزاب کارگری ایتالیا، فرانسه و آلمان عملاً نشان داد که سیاست‌اوضاع یکسان است و از راهی که عده‌ای در ایران رفتند کسان زیادی در غرب و شرق به راه افتاده‌اند...

«برای انسان‌ها! کلمه واحده‌ای که باید با آن آغاز کرد و با آن پایان داد.»

(دیدرو)

اجتماع بشری به کجا می‌رود؟ جهت این حرکت را چه گونه می‌توان به دست آورد؟ بسیاری از رهبران و سیاستمداران دنیای امروز ادعا می‌کنند این جهت را یافته‌اند و به آن طرف می‌رانند. کدام یک راست می‌گویند؟ لااقل ادعای کدام یکی شان زیاده‌تر با حقیقت منطبق است؟

علوم ایمان‌ها را متزلزل ساخته است. علوم و تکنیک زندگی را دگرگون

نموده. یک قرن و نیم پیش از این، انقلاب صنعتی راه زندگی بشر را تغییر داد و وضع نوین و شرایط نوین به وجود آورد. ماشینیسیم در همه جا با فقر و بدبختی میلیون ها از یک طرف و خوشبختی و رفاه عده ای معدود از طرف دیگر توأم گشت. رعیت قرون وسطی که رابطه مخصوصی با ارباب داشت به برده صنعت نوین تبدیل گردید و پول دوره سرمایه داری جای شمشیر قرون وسطایی را گرفت. عده زیادیتری از آدم ها در دنیای رنج و محرومیت قرار گرفتند که اکثریت مطلق جامعه را تشکیل می دادند، زیرا فقر و بدبختی با سرعت تکامل صنعت عمومیت پیدا می کرد و دامنه آن وسیع تر از آن می شد که در قرون وسطی بود. استفاده از حاصل کار و زحمت این عده در انحصار عده دیگری در آمد که اقلیت مطلق را تشکیل می دادند. رنج بشری و محرومیت او از وسایل ضروری و غیر قابل حذف زندگی، سوسیالیسم را به وجود آورد. سوسیالیسم علمی که محصول رنج و محرومیت بشر در دوران سرمایه داری است می خواهد به رنج خاتمه دهد و همه افراد اجتماع را در آسایش و غنا فرو برد. انگلس شرایط تکوین سوسیالیسم را در آنتی دورنگ چنین تشریح می نماید:

«اختلاف بین فقیر و غنی عوض این که از بین برود رفته رفته شدیدتر می شد زیرا سرمایه داری و پیشرفت صنعت و تجارت هر چند از لحاظ فنی تولید را بهتر و کامل تر می کرد ولی این صنعت نوین به آنها زندگی زحمتکششان را به حداقل می رساند و آنها را دور وسایل تولید متمرکز می ساخت بلکه در عین حال طبقه متوسط و سرمایه داران کوچک را نیز ورطه فقر می نمود و این طبقات متوسط و سرمایه داران کوچک در مقابل خود راهی جز تسلیم شدن در مقابل کارفرمایان بزرگ نمی دیدند...

در دوره فئودالیته اگرچه شمشیر و نیروی مادی ارباب و مالک بزرگترین رابط اجتماعی بود، مع ذلک در آن دوره هر سیرف جزئی از خانواده بزرگ فئودال محسوب می گردید؛ کار می کرد و حقی برای رفع احتیاج ضروری خود به دست می آورد. در وضع عادی در آن دوره پیش نمی آمد که سیرف نتواند بخور و نمیری به دست آورد و از گرسنگی بمیرد. ولی صنعت نوین پول را با قدرت و برندگی بیشتری جانشین شمشیر کرده بود و تمام روابط اجتماعی را به رابطه پولی

تبدیل ساخته بود. پول تنها رابطی بود که افراد طبقات سیستم سرمایه‌داری را به هم ربط می‌داد. سیستم سرمایه‌داری ده‌ها و صدها هزار را دچار بحران و بیکاری می‌کرد. بیکاران گرسنه که فاقد پول بودند، مطابق تقاضای رژیم و عدالت اجتماعی سرمایه‌داری، غیر از مردن و گرسنگی چاره دیگری نداشتند.

خلاصه سرف قرون وسطایی با مقایسه با کارگری که تدریجاً برده سرمایه‌داری می‌شود تأمین اجتماعی بیشتری داشت. زیرا بیکاری و گرسنگی بی‌پناهی که کارگر صنعت نوین را هر روز تهدید به گرسنگی و مرگ می‌کرد در قرون وسطی به این شکل و وسعت و حدت وجود نداشت.»

در چنین شرایطی سوسیالیسم به وجود می‌آید تا تمام این بدبختی‌ها و شرایط دردآور را از بین ببرد. پیغمبر سوسیالیسم مذاهب دیرین را تحت الشعاع قرار داد و مذهب جدید او چنان نویدبخش و چنان انگیزنده بود که تمام بشریت تحت تحریک شرایط زندگی مادی، امیدواری‌های خود را در آن‌چه گفته بود متمرکز ساخت و برای رسیدن به جهانی که محرومیت و آلم در آن شناخته نشود به تلاش پرداخت. تاریخ از صورت وقایع‌نگاری بیرون آمد، دیگر اراده شخصیت‌های بزرگ در ساختن تاریخ مداخلیت نداشت زیرا از میان اکتشافاتی که مارکس در تاریخ علم و اجتماع نام خود را بر آن‌ها حک نمود، یکی تاریخ است که به صورت یک علم در آمد.

«در استنباط کلی، تاریخ انقلابی به وسیله مارکس ایجاد شد. مبنای قبلی تاریخ بر روی این استنباط قرار داشت که محرک اصلی و علت نهایی تمام تغییرات تاریخی را باید در میان ایده‌ها و افکار متغیر انسان‌ها جست‌وجو نمود و هم‌چنین از تمام تغییرات تاریخی، تحولات سیاسی مهم‌ترین تغییرات‌اند و در تمام ادوار تاریخ حاکم هستند. اما این مسئله مطرح نمی‌شد که تغییر ایده‌ها چه‌گونه در مغز انسان‌ها پدید می‌آید و علل اصلی تغییرات سیاسی چیست؟ تنها در مکتب تاریخی جدید فرانسه و تا اندازه‌ای در انگلیس این فکر خود را تحمیل نموده بود که لااقل از اوان قرون وسطی نیروهای محرک تاریخ اروپا تلاش بورژوازی تکامل‌یابنده علیه اشرافیت فئودال در جهت به دست آوردن حکومت اجتماعی و سیاسی است. مارکس اثبات نمود که سراسر تاریخ گذشته

یک تاریخ مبارزه طبقات است، که در سراسر تلاش‌ها و تغییرات ساده و بغرنج سیاسی، آن‌چه هدف و مورد منازعه بوده است فقط حکومت اجتماعی و سیاسی طبقات و فقط حفظ و نگهداری این حکومت به وسیله طبقات قدیمی و تلاش برای رسیدن به آن از طرف طبقات جدید می‌باشد. طبقات مذکور در هر صورت اساس خود را به چه مدیون هستند؟ وجود و تلاش دائمی این طبقات معلول شرایط و روابط محسوس و مادی جامعه است که در زمان معین تاریخی اجتماع به طور عینی در آن شرایط به سر می‌کند و وسایل و لوازم اولیه زندگی خود را در چنان شرایطی تولید و مبادله می‌نماید... با این تئوری در صورتی که معرفت کافی به وضع اقتصادی جامعه در دوران معینی به هم رسد تمام فنون‌های تاریخی آن دوران قابل توضیح و تفسیر است و به این ترتیب استنباط‌ها و افکار هر دوره تاریخی را باید معلول شرایط مادی زندگی و روابط اجتماعی و سیاسی آن دوره که خود نتیجه شرایط مادی مذکور است، دانست... تاریخ بر روی این مبنای ساده و علمی قرار گرفت که انسان‌ها قبل از هر چیز باید بخورند، بنوشند، لباس و پناهگاه داشته باشند و علی‌هذا قبل از پرداختن به جنگ و تلاش برای قدرت سیاسی یا بررسی فلسفه و هنر و ادبیات و غیره باید کار کنند...^۱

با کمک مارکسیسم بشریت قوانین تکامل تاریخی را شناخته بود. دیگر انسان‌ها می‌توانستند این قوانین را نیز مانند قوانین طبیعی کشف کنند، آن‌ها را مورد مطالعه قرار بدهند، در عملیات خود منظورشان باشد و از آن‌ها به نفع اجتماع استفاده کنند. دیگر انسان‌ها و سرنوشت تاریخی و اجتماعی آن‌ها تابع اراده و فکر شخصیت‌های بزرگ نبود، استنباط ایده‌آلیستی تاریخ مبنی بر این‌که تکامل اجتماعی و جریان تاریخ به طور عمده به وسیله افراد متفکر و منقدانی روشنفکر رهبری می‌گردد^۲ نیز باطل گردید. توده‌های زحمتکش آرام آرام متوجه می‌شدند که سعی و کوشش آن‌ها در راه تهیه وسایل ضروری زندگی است که عامل اساسی تاریخ است و می‌توانند سرنوشت خود را با شناختن قوانین

۱. فریدریک انگلس در: بیوگرافی کارل مارکس، به تاریخ ۱۸۷۸.

۲. رجوع شود به: استنباط مادی تاریخ، تألیف پلخانف.

تکامل اجتماعی بهتر از آنچه بود بسازند. قیام‌هایی برای بهبود شرایط زندگی بر پا شد و نهضت‌های متعددی برای ساختن سوسیالیسم به وجود آمد. انقلاب کبیر اکبر، یا آن‌طور که آن را اصطلاح می‌کنند: انقلاب سوسیالیستی اکبر، بزرگ‌ترین حادثه عصر ما و بزرگ‌ترین قیامی بود که به عمل آمد.

انقلاب پرولتاریایی اکبر در روسیه پیروز گردید اما چندان طول نکشید که پرولتاریای روسیه و پرولتاریای سراسر جهان دچار ابهام و حیرت شدند زیرا ایده‌آل‌های سوسیالیسم که انقلاب اکبر به خاطر آن‌ها بر پا شده بود بر آورده نگردید. «آن‌ها (انقلابیون روسیه) بزرگ‌ترین انقلاب تاریخ بشری را تهیه می‌دیدند آن‌ها در آن موقع مردان نوینی بودند. فیلسوف‌های مجاهد و جنگ‌دیده. یکایک آن‌ها به زندان‌های شهرهای اروپا همان‌قدر آشنایی و عادت داشتند که تجار و ادانه‌کنندگان شرکت‌های بزرگ با مهمانخانه‌های اروپا. آن‌ها خواب قدرت می‌دیدند و هدفشان الغای قدرت بود. رویای شیرین حکومت بر مردم سرگرمشان کرده بود تا مردم را از عادت محکوم شدن بیرون بیاورند.»^۱ خواب آن‌ها به وقوع پیوست و قدرت را در دست گرفتند اما قدرت را الغا نکردند. عادت محکوم شدن در روسیه شوروی هم‌چنان باقی ماند و قدرتی که در شوروی قرار بود از بین برود، به یک قدرت مولناک و بی‌نظیر تاریخی تبدیل گردید. بعد از انقلاب و حتی پس از ساختمان سوسیالیسم هم مسائلی که انقلاب برای حل آن‌ها به وقوع پیوسته بود، لا محاله مسائل قبل از انقلاب متامورفوز شد و همچنان توده‌های کارگر و دهقان را آزار می‌داد.

امیدواری‌ها در این بود که این مسائل برای آخرین بار حل شده است، اما نه تنها مسائل مذکور حل نشد بلکه طرح آن از نو با تأثر و آلم زیادتری همراه بود. استثمار بشری در یک ششم سوسیالیستی جهان مانند پنج ششم کاپیتالیستی دیگر همچنان ادامه داشت. به این ترتیب آرام آرام در مکتبی که نسبت به تمام مقدمات و اصول گذشته شک می‌کرد، شکی نسبت به آنچه خودش ساخته و به وجود آورده بود به وجود آمد. شکی نسبت به ماهیت انقلاب و ماهیت رژیم

و دولت انقلابی و آنچه انجام داده است. پیداشدن این شک در ابتدا چاشنی وحشت داشت اما بعد عادی گردید.

پس از انقلاب کبیر فرانسه بار دیگر بشریت این آزمایش تلخ را که انقلاب فرزندان خود را می‌بلعد از نو آزمود. محاکمات معروف مسکو صحنه دیگری بود که عده‌ای از بهترین فرزندان بشر قربانی شدند و برای شکی که نسبت به مبانی و اقدامات یک رژیم مقتدر تاریخی کرده بودند با جان خود غرامت دادند. بسیار طبیعی است که شک و تردید ابتدا در میان سازندگان یک رژیم به وجود بیاید تا کسانی که از دور با آن رژیم آشنایی دارند.

هدف‌های واقعی بلشویسم در دنیای امروز چیست؟ آیا بلشویسم جهت حرکت اجتماع را یافته است و در همان جهت می‌راند؟ آیا بلشویسم به مکتب سوسیالیسم وفادار مانده است. و برای وصول به سوسیالیسم باید همان قدر که بلشویسم از مبانی و اصول سوسیالیسم فاصله گرفته است فاصله گرفت و به قول بنیان‌گذار آن، این راه دشوار را از یگزاگ پیمود؟

نقشه کلی بلشویسم برای دنیا چیست؟ و عاملی که به طور مؤثر در مقابل بلشویسم قرار گرفته و با آن مبارزه نموده است کدام است؟ آیا می‌توان تصور نمود که بلشویسم برای رسیدن به سوسیالیسم می‌خواهد قبلاً یک امپراتوری بزرگ جهانی بسازد؟ آیا می‌توان تصور کرد که برای نجات بیمار قبلاً باید تمام بدن او را یا میکراب بیماری آورده نمود تا سپس به نجات او را نجات داد؟ آیا بلشویسم چنین ادعایی دارد؟

در قسمتی از جهان، بلشویسم به عنوان راه نجات اعلام می‌گردد و در قسمتی بزرگ‌تر به عنوان یک خطر بزرگ. راه نجات کجا و خطر بزرگ علیه کی؟ مردم جهان از این تبلیغات چیزی درک نمی‌کنند. آنچه برای آنان محسوس است استثمار و محرومیت است که در جهان سرمایه‌داری و در دنیای بلشویسم هر دو وجود دارد. هیچ مسئله‌ای پیدا نمی‌شود که در پشت دیوار آهنین به طور نهایی حل شده باشد.

رهبران بلشویسم را قهرمانان می‌نامند، اما توده‌هایی که محکوم این قهرمان‌ها شده‌اند و در رژیمی که آن‌ها به وجود آورده‌اند استثمار می‌گردند آنان

را چه می‌نامند؟ سازمان‌ها و نقشه‌های اجتماعی - اقتصادی و جنگی بلشویسم به عنوان تظاهر اراده و خواسته مردم معرفی می‌شود اما اثری از مردم و خواسته‌های آن‌ها در این تشکیلات و نقشه‌ها محسوس نیست. بلشویسم مدعی است که در روسیه، دوران سوسیالیسم به پایان رسیده است و وارد کمونیسم خالص می‌شود. اما این سوسیالیسم کجاست و آثار آن چیست؟

آیا کار مزدوری در بهشت سوسیالیسم از بین رفته است و کار دسته‌جمعی^۱ جای آن را گرفته؟ آیا دولت در این اجتماع سوسیالیستی نابود گردیده است یا این که قاضی، پلیس، قوای انتظامی و ادارات جاسوسی و امنیت داخلی مجهزتر و مقتدرتر از هر کشور سرمایه‌داری دیگری وجود دارد؟ آیا اداره کارخانه‌ها و تولید به تولیدکنندگان و کارگران سپرده شده یا بوروکراسی بر همه چیز حکومت می‌کند و اداره‌کنندگان تولید یک قشر ممتاز حاکم هستند که گاهی چندین صدبابر کارکن ساده مردم می‌گیرند؟ بلشویسم مدعی است وارد کمونیسم خالص می‌گردد. اگر این ادعا صحیح است، آیا اختلاف بین کار یابی و فکری نابود شده و تمام افراد به یک اندازه کار می‌کنند و به یک اندازه مزد می‌گیرند؟^۲ و آیا خانواده از صورت بورژوازی آن بیرون آمده؟ اسلحه در اختیار کیست؟ یک ارتش مسلح پشتیبان رژیم اجتماعی و نظامی است که از بالا تحمیل می‌شود یا ملت شوروی به یک ملت کارگران مسلح تبدیل گردیده؟

در جامعه سرمایه‌داری مسائلی در مقابل فرد وجود دارد. این مسائل عبارت است از: غذا، خانه، امکان تحصیل یا مجرمیت و آن مسئله پیدا کردن کار و داشتن تأمین، مسئله زن و خانواده، رویمی که مدعی است به کمونیسم خالص نزدیک می‌شود کدام یک از این مسائل را حل کرده است؟ آیا غذا و مسکن تمام کارگران در شوروی تأمین شده و هیچ کس از این لحاظ در غسرت نیست؟ آیا تمام افراد و اتباع شوروی از تعلیم و تربیت واحد و یکسانی برخوردار می‌شوند و یا به عبارت دیگر، فرصت تحصیل برای تمام افراد وجود دارد؟ مسئله زن و خانواده را چگونه حل کرده‌اند؟ سرنوشت خانواده در شوروی به کجا رسیده است؟

1. Collective

۲. رجوع شود به: دولت و انقلاب، تألیف نین.

این‌ها مسائلی است که بورژوازی را متزلزل نمود ولی آیا جامعه سوسیالیستی شوروی آن‌ها را حل کرده است؟

اکنون می‌چسکایاژین، ارگان رسمی دولت بلشویک، در ۱۹ اکتبر ۱۹۱۹، دو سال پس از انقلاب بزرگ روسیه، نوشت: «در روسیه نباید سرمایه‌داری از بین برود بلکه باید ریشه‌های عمیقی بدواند و رشد کند و قوی‌تر شود. کاپیتالیسم در مغرب بیشتر از آن که انتظار می‌رفت مقاومت نشان داد، لذا ساعت مرگ آن خیلی دور به نظر می‌رسد.» سیاست جدید اقتصادی که به قول لنین یک عقب‌نشینی به سرمایه‌داری دولتی^۱ بوده این نظریه را اجرا نمود و سیستم تولید سرمایه‌داری، آزادی داد و ستد و به جریان انداختن سرمایه‌های داخلی و خارجی و بسیاری کارهای احمقانه دیگر (باز هم به قول لنین) از سر گرفته شد. اوضاع و احوال و آثار و تلاطمی که امروز مشهود و محسوس است نشان می‌دهد که این وضع همچنان ادامه دارد پس سوسیالیسم کجاست؟ آیا این‌هاست آن‌چه پیغمبر بزرگ سوسیالیسم نوید داده است؟ آیا این‌ها هستند شرایط زندگی نوینی که بشر در راه آن رنج می‌برد و به سوی آن خوانده می‌شود؟

بلشویسم علاوه بر این که ادعا می‌کند ساختمان سوسیالیسم در روسیه به پایان رسیده است، کالای سوسیالیستی هم صادر می‌نماید. سوسیالیسم صادراتی روسیه همه جا مطابق الگوی اصلی است و همه جا با استثمار و زجر توده‌ها توأم است.

در سال ۱۹۴۷ گوتال، یکی از اولین ویران‌کنندگان چکسلواکی، در پراگ اعلام نمود: «هر سرزمینی دارای سنت‌ها و نیازمندی‌های مخصوص به خود می‌باشد و آدم نمی‌تواند سیستم واحدی را در همه جا تحمیل کند.» دیکتاتور چکسلواکی قبل از ده سال از تاریخ ابراز این نظریه مجبور شد آن‌چه گفته بود بلیسد.

در داخل روسیه وضع زندگی مردم با آن‌چه در سرمایه‌داری‌های بزرگ می‌گذرد، در زمینه برخورداری از مزایای زندگی و استفاده از کار شخصی، حائز

۱. گزارش لنین به کنگره چهارم کمیترن، ۱۳ نوامبر ۱۹۲۲.

اختلاف اساسی نیست و در خارج روسیه سیاست دولت سوسیالیستی شوروی با سیاست امپریالیست‌های بزرگ رقابت می‌کند.

بلشویسم با فاشیسم بر سر تقسیم لهستان دوستانه پیمان بست؛ وقتی کتباً متعهد شد که هر نوع نهضت استقلال‌طلبی را در لهستان فاقد کند و همین‌کار را هم کرد. شرکت‌های مختلط شوروی و کشورهای بالکان و چین سیستم استثمار ملت‌ها را به شیوه امپریالیسم مجری می‌دارد و همه جانبی از دسترنج زحمتکشان را بابت سهم برادر ارشد سوسیالیستی شوروی تملک می‌کند. توده‌های بزرگ چین، لهستان، چکسلواکی، رومانی و بلغارستان از طرف روسیه بزرگ و سوسیالیست استثمار می‌شوند و عنوان این استثمار به قول نشریات رسمی بلشویکی «کمک برادرانه» است.

چه گونه می‌توان به این سؤال‌ها پاسخ داد؟ راه حل این اشکالات چیست؟ و با این همه چه گونه می‌شود که یک نتیجه منطقی و علمی رسید؟ مسئله‌ای برای جهان طرح شده است: مسئله شوروی!

فاشیسم و بلشویسم دو محصول سرمایه‌داری

هنوز در دوره سرمایه‌داری زندگی می‌کنیم. عصر ما عصر اوج سرمایه‌داری است: امپریالیسم به مثابه عالی‌ترین مرحله کاپیتالیسم. اما سقوط سرمایه‌داری شروع شده است یا نه که هنوز مایه‌ای به آغاز پایان مانده؟ پاسخ به این سؤال بر عهده تاریخ گذارده شده یا لااقل کار دشواری است. اما می‌توان با اطمینان گفت که هنوز فئودالیسم در بعضی از کشورها حکومت می‌کند و هنوز دوران انقلابات بورژوازی لااقل در آن کشورها کاملاً سپری نشده است.

در عین حال آنتی‌تز سرمایه‌داری با شدت و قدرت به وجود آمده و تکامل و تحول یافته است. مارکسیسم می‌آموزد که مارکسیست واقعی نباید مارکسیست باشد. شاید از همین نقطه نظر بتوان گفت که پیش‌بینی مارکس مبنی بر تقسیم جهان در معیار جهانی به دو اردوی منحصر و متقابل صورت حقیقت نگرفت و فقر و غنا در دو قطب متمرکز نشد. آیا به همین علت یک انقلاب پرولتاری کامل هنوز به وجود نیامده و آیا تاریخ در کار تحقق بخشیدن به پیش‌بینی مارکس است یا در جهتی خلاف آن حرکت می‌کند؟

در هر حال مرگ دمکراسی پارلمانی که بورژوازی برای جهان آورد مدتی است آغاز شده است. تولد فاشیسم و بلشویسم پس از جنگ اول جهانی آغاز این جریان و مارش عزایی بود که نواخته می شد. فاشیسم که در فاصله دو جنگ رشد کرد و بلشویسم که هنوز در راه تحولات و تکامل آینده خود گام بر می دارد هر دو در جهان سرمایه داری به وجود آمدند. فاشیسم و بلشویسم دو نوع دولت سرمایه داری هستند.

هنگامی که یک رژیم اجتماعی و اقتصادی خاص در راه تکامل قدم بر می دارد و تمام انرژی های خود را برای نیل به غایت مقصودی که دارد به اتمام می رساند، هسته های رژیم بعدی که آن را واژگون خواهد ساخت در داخل خودش پیدا می شود و رشد می کند. تحول اجتماعات به صورت سهل و ساده و انتقال تدریجی و بدون درد از یک مرحله تکامل تاریخی به مرحله دیگر کمتر در تاریخ مصداق داشته است. نقاط عطف تاریخ همیشه خونین بوده است. و تاریخ کم و بیش عبارت است از همین نقاط عطف. حال زد و خوردی است بین آینده و گذشته.

نظام اجتماعی سرمایه داری مبنی بر پیدایش و توسعه تجارت صنایع و علوم در حدود دو قرن و نیم قبل نوید داده شد و در اثر انقلابات قرون هیجدهم و نوزدهم تأسیس و مستقر گردید. پارلمانارلیسم شرایط و اوضاع و احوال قانونی لازم را برای توسعه غیر محدود تجارت و صنایع به وجود آورد؛ مالکیت خصوصی وسایل جدید مکانیکی تولیدات و تجارت را تضمین نمود و محسوب می شد و نظم قضایی آن حفظ و تقدیس مالکیت خصوصی را هدف اساسی خود قرار داد. اما پارلمانارلیسم در عین حال با قوانین خود آزادی های شخصی را تضمین می نمود. آزادی های شخصی دمکراتیک دو طرفه است: آزادی برای استثمار از یک طرف و آزادی برای فروش نیروی کار از طرف دیگر. رقابت آزاد در هر دو جنبه آزادی شخصی نظارت دارد و هر دو جنبه در یک جهت - استثمار - به پیش می رود.

هدف نظام جدید (دمکراسی پارلمانی) تولید بیشتر بود. علم و تطبیق آن بر عمل تولید، سطح آن را دائماً می افزود. سرمایه داری در رژیمی که برای پیشرفت

کار خود تنظیم کرده بود می توانست میزان تولید را هر روز بالاتر ببرد و کارگران نیز آزاد بودند که دائماً نیروی کار خود را با قیمت نازل تری عرضه کنند تا خریدار به آن توجه کند. وسایل جدید تولید از یک طرف دارای خاصیت اجتماعی بود و کار مولد یک امر اجتماعی است، اما از طرف دیگر وسایل مذکور در مالکیت خصوصی سرمایه داران در آمده و تضادی ایجاد نموده بود. جریان حوادث تکامل سرمایه داری را در چهارچوب شرایط موجود به آخرین حد خود رساند. همراه نظام اجتماعی و تکامل آن، نیروهای متری به وجود آمد و برای برآوردن احتیاج خود و از بین بردن تضاد سرمایه و کار به طرف عصیان می رفت. نظام اجتماعی موجود دیگر نمی توانست ادامه پیدا کند و از لحاظ منافع سرمایه داران نظام تازه ای ضرورت پیدا می کرد تا حواجی آنان را بر آورد. دنیای سرمایه وارد یک دوران انقلاب می شد. بین سرمایه های به کار انداخته شده و بهبود معیشت عمومی تضاد و برخوردی پیدا شده بود. با این همه نیروهای متری جهان هنوز نمی توانست نظام کهن را یکباره براندازد و بر روی خرابه های آن، نظام جدیدی به وجود آورد. این نیروها تا امروز نیز قدرت کامل را به دست نیاورده اند و تفوق سرمایه هنوز محسوس است.

اقلیتی از جامعه در یک طرف با مالکیت وسایل تولید و کنترل ماشین عظیم دولتی قدرت بزرگی را در دست گرفت و اکثریت در طرف دیگر با بهبود مختصر اقتصادی و تکامل فرهنگی قناعت نکرد. پارلمانتراریسم یا روش های لیبرال خود با منافع سرمایه داری تضاد پیدا کرد و سرمایه داری که خود خالق پارلمانتراریسم بود آن را مزاحم خود می دید. فاشیسم در غرب به عنوان راه حل پیدا شد و در شرق که هنوز فئودال ها حکومت را در دست داشتند ولی بورژوازی هم مراحل رشد خود را طی می کرد، بلشویسم سرمایه داری دولتی را به وسیله انقلاب اکثر جانشین سرمایه داری خصوصی و سیستم توتالیتر حکومت را جانشین مشروطه پارلمانی گردانید. به عبارت دیگر، تضاد اجتماع فئودال روسیه منجر به احیای کاپیتالیزم پیش افتاده ای گردید که در غرب پس از سال ها تکامل تدریجی به نام فاشیسم احیا شده بود.

فاشیسم و بلشویسم هر دو مدعی شدند که اختلاف کار و سرمایه را حل

کرده‌اند. فاشیسم و بلشویسم هر دو از یک نظام نوین اجتماعی صحبت کردند و هر دو در فکر تحمیل نظام خود بر بقیه جهان افتادند. اما فاشیسم و بلشویسم راه حلی موقتی بود که اصول سرمایه‌داری را حفظ می‌کرد و به جای راه حلی جبری، یعنی سوسیالیسم، قرار می‌گرفت.

فاشیسم و بلشویسم در اوضاع و احوال مختلف پدید آمد اما هر دو انعکاس یک نیروی جهانی است که هنوز تفوق خود را حفظ کرده است. فاشیسم عکس‌العمل تمام نیروهای محافظه‌کار در مقابل نیروهای انقلابی بود که از تمام جهان به منظور جلوگیری از خطر انقلاب پرولتاریایی کمک گرفت، ولی بلشویسم پس از یک انقلاب که رهبری آن را کارگران [بر] عهده داشتند در مقابل نیروهای سرمایه‌داری داخلی و خارجی روسیه عقب‌نشینی کرد. تحول انقلاب اکبر و مرحله‌ای که ساختمان سوسیالیسم نام دارد عکس‌العمل مستقیم شرایط عقب‌افتاده اجتماعی اقتصادی داخلی روسیه و اوضاع و احوال کاپیتالیستی جهانی است. آثار سرمایه‌داری ابتدایی که در روسیه با انقلاب اکبر محو شد به دست حزب بلشویک به طور کامل تری احیا گردید و رژیم نوین شوروی در همان سال‌های اول انقلاب راه خود را از راه سوسیالیستی جدا ساخته بود.

انقلاب فوریه ۱۹۱۷ یک انقلاب بورژوازی بود ولی آیا این انقلاب توانست برنامه خود را اجرا کند؟ تقسیم اراضی فئودالها بین دهقانان و تأسیس و ایجاد صنایع بزرگ و کلیه مواد اساسی برنامه انقلاب بورژوازی فوریه بود ولی دولت کرنسکی هرگز توانست یکی از این موارد را در عمل اجرا کند. خود به خود اجرا گذارد. جنگ ادامه یافت و شکست‌های پیاپی نظامی از یک طرف و سقوط تزاریسیم و درهم ریختگی اوضاع داخلی از طرف دیگر، تزلزلی عظیم در ارکان ارتش روسیه به وجود آورد. دهقانان می‌خواستند به خانه برگردند. آن‌ها دیگر برای چه می‌توانستند بجنگند؟ حزب بلشویک روسیه با استفاده از تزلزل و پراکندگی ارتش و نیروی عظیم دهقانی که پس از انقلاب فوریه به هدف‌های خود نرسیده بود، قدرت را در دست گرفت تا برنامه بورژوا دمکراتیک انقلاب فوریه را به انجام برساند و نام ساختمان سوسیالیسم بر آن بگذارد. به قدرت رسیدن حزب بلشویک در چنان شرایطی یکی از تصادفات تاریخ است.